

بررسی روند دگرذیسی مبانی راهنماشناسی صوفیه از مفهوم «صدق» به «ولایت»

سید علیرضا موسوی^۱

چکیده

مسئله راهنماشناسی در تصوف از مباحث زیربنایی و محوری در بینش صوفیان بوده که عمدتاً ذیل مفاهیمی نظیر «انسان کامل» و «ولایت» بررسی می‌شود. مطالعه تاریخچه مباحث راهنماشناسی، از دگرگونی مبانی و مفاهیم این مسئله در ادوار مختلف حکایت دارد. این مقاله با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی از طریق جمع‌آوری گزارش‌های کتابخانه‌ای، سعی در کندوکاو درباره پیشینه راهنماشناسی صوفیه داشته و در پی آن است که ابتدا به مفهوم صدق و جایگاه و تاریخچه آن در منظومه مباحث راهنماشناسی صوفیان نخستین پردازد و به دنبال آن، سیر گذار از مفهوم «صدیق» به «ولی» را با نظر به عوامل مهم در این تبدل رأی، بررسی کند. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد، صوفیان نخستین، بحث از مقام و جایگاه انسان

۱. مدیر گروه تصوف پژوهشگاه علوم و معارف اسلامی خاتم النبیین علیهم‌السلام.

کامل را غالباً ذیل عنوان «صدق و صدیق» تعریف می‌کردند، نه «ولی و ولایت». علت این مسئله نیز غلبه گرایش‌های مذهبی و کلامی بر رویکردهای عرفانی آن‌ها بود، چه اینکه قاطبه مشایخ تصوف تا حوالی قرن ششم ق، در زمره پیروان مذاهب اهل سنت به شمار می‌رفتند و در نگاه مسلمان سنی مذهب، مفهوم «صدق» و «صدیق» که در شخصیت «ابوبکر بن ابی‌قحافه» مصداق می‌یافت، نشان بالاترین مرتبه‌ای بود که یک مسلمان می‌توانست به چنگ آورد؛ اما با گذشت تاریخ و هم‌زمان با گرایش صوفیان به تعالیم شیعی، بحث از صدق و صدیق نیز به محاق رفته و عنوان ولی و ولایت جایگزین آن شده و در نهایت شالوده تمام مباحث راهنماشناسی و انسان‌شناسی در تصوف قرار گرفت.

کلیدواژه‌ها: ابوبکر، تاریخچه ولایت، راهنما شناسی، صدق، صدیق، صدیقیت، ولایت.

مقدمه

تصوف جریانی باطن‌گرا در اسلام است که در گذر زمان و در بستر تحولات و وقایع تاریخی در قوالب و اشکال مختلفی بروز کرده و اصول و آموزه‌های آن در هر کدام از ادوار تاریخ، ظاهر و قالبی نو کرده و در شمایل جدید عرضه نموده است.

این جریان، فرقه‌ای متمایز با مرام‌نامه‌ای منسجم و مکتوب نیست، از همین روست که آرا و نظرات متصوفه بعضاً با ظهور اشخاصی جدید، دست‌خوش تغییر و تبدل می‌شد. میراث فکری، اعتقادی و عبادی صوفیان در طریقت‌ها و نحله‌های مختلف صوفیه غالباً بر منابع شفاهی (سینه‌به‌سینه) متکی بود و در بسیاری از موارد، عقاید و اصول طریقت آن‌ها به صورت یک کل هماهنگ و ثابت در نیامده و پیوسته به صورت آمیزه‌ای از عقاید و آداب غیر منسجم باقی مانده است؛ از همین رو، یکی از عواملی که می‌تواند به شناخت بهتر و عمیق‌تر مبانی صوفیه بینجامد، مطالعه سیر تاریخی و روند تحولات و دگردیسی‌های هر آموزه است. موضوع «راهنماشناسی» در تصوف، از جمله آموزه‌های بنیادین تصوف است که در طول تاریخ دست‌خوش تحولات و دگردیسی‌های فراوانی قرار گرفته است. در اهمیت بحث راهنماشناسی باید گفت که در نگاه صوفیه، راه رسیدن به حق و حقیقت، منوط به رجوع به خویشتن و تجارب عرفانی خود در سیر انفسی است؛ لذا عمده مبانی عملی و نظری خود را بر محوریت انسان و جایگاه او در نظام هستی تعریف می‌کنند، تاجایی که گفته‌اند انسان، همان عالم صغیر است

و چیزی خارج از او نیست.^۱

صوفیان همواره از سوی مخالفان خود، با اتهام شریعت‌گریزی و بی‌اعتنایی به آموزه‌های اسلامی، مواجه بوده‌اند؛ اما اصحاب طریقت با رد این اتهام‌ها، مدعی دست یافتن به گوهر و باطن شریعت و پیروی تام و تمام از آموزه‌های اسلامی را داشتند و اصول شفاهی خود را مستند به شخصیت‌های طراز اول اسلامی کرده و مبانی مختلف خود را عمدتاً بر مفاهیم و اصطلاحات قرآنی استوار می‌کردند؛ از جمله این شخصیت‌ها، خلیفه اول ابوبکر بن ابی قحافه بود که به وصف «صدیق» موصوف بود. ابوبکر دست‌کم تا قرن پنجم و ششم عنوان معتبرترین و شاخص‌ترین مسلمان (بعداً رسول‌الله ﷺ) را در نگاه جمیع صوفیه دارا بود، چه اینکه صوفیان از نظر عقیدتی و مذهبی، در زمره اهل سنت بوده و عقاید مذهبی اهل سنت چنین نگاهی را ترویج می‌دهد. به همین جهت متصوفه تعالیم و آموزه‌های عملی و طریقتی خود را به ابوبکر نسبت داده و او را پایه‌گذار تعالیم خویش می‌دانستند.

سراج طوسی صاحب کتاب اللمع (از نخستین آثار مکتوب منجسم صوفیه) می‌گوید:

«أول لسان الصوفية ظهرت في هذه الأمة على لسان ابی بكر رضی الله عنه؛^۲ اولین کلمات و سخنان صوفیه در امت اسلام، از زبان ابوبکر جاری شد».

ابوبکر نیز در نگاه صوفیه در جایگاه صدق و ملقب به وصف صدیق بود و صوفیان در مباحث نظری در خصوص مقامات انسان کامل، وصف صدق و صدیق را بالاترین نشانه کمال انسان می‌دانستند.

در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، هم‌زمان با مجموعه عوامل متنوعی از رخدادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، کلیت جهان اسلام و کشورهای اسلامی به‌ویژه در حوزه تمدنی ایران، گرایش به تشیع و تعالیم شیعی نمود بیشتری پیدا کرد؛ از همین رو شخصیت‌های طراز اول مذهب تشیع در رأس آن‌ها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در متون صوفیه و عبارات آن‌ها، به‌عنوان بنیان‌گذار جریان تصوف و وصف مشهور ایشان، یعنی «ولی» به‌عنوان نشانه‌ای از انسان کامل در نگاه صوفیه مطرح شد؛

۱. ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۸۲؛ همان، فصوص الحکم، ج ۱، ص ۵۰ و ۱۹۸.

۲. سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، ص ۱۲۱.

اما این گذار تاریخی از شخصیت ابوبکر به شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سیر التفات به مفهوم «ولی» و جایگزین کردن آن با وصف «صدق» کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این جستار با رجوع به منابع متقدم صوفیه و کتاب‌های تاریخی، تلاش دارد ضمن بازخوانی این تطورات تاریخی، تحلیلی درباره تغییر پارادایم راهنماشناسی صوفیه از صدق به ولی ارائه دهد.^۱

پیشینه

نگاه تاریخی و روندشناسانه به مفهوم ولایت در تصوف از جانب محققان معدودی دنبال شده است. حمیرا زمردی و زهرا نظری در مقاله «سیر اندیشه ولایت در تصوف اسلامی بر پایه امهات کتب نثر صوفیه»^۲ به این بحث می‌پردازند؛ اما کوچک‌ترین اشاره‌ای به جایگاه و مقام صدق در بحث ولایت ندارند. تنها مقاله‌ای که به این موضوع می‌پردازد و موضوع گذار صوفیه از گفتمان صدق به ولایت را بررسی می‌کند، مقاله مهدی سپهری با عنوان «اندیشه ختم ولایت نزد ترمذی و ابن‌عربی در گذر از گفتمان صدق به گفتمان ولایت»^۳ است. تمرکز این مقاله بحث ختم ولایت است؛ از این رو چندان به بحث مدنظر این مقاله نپرداخته است.

ارجمندترین پژوهش حول موضوع این مقاله را «دو اثر از حکیم ترمذی، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی» از جان اوکین و برنند راتکه در قالب یک کتاب انجام داده‌اند؛^۴ با این حال این مستشرقین تحلیلی درباره این تطورات به دست نداده و تمرکز خود را بر شخصیت ترمذی گذاشته‌اند.

در غالب نوشته‌های موجود، با اصل قرار دادن مسئله ولایت در تصوف، هرنوع نگاه تاریخی را ذیل همین مفهوم ثابت، مطالعه کرده‌اند؛ اما وجه تمایز این نوشتار در این است که با تغییر زاویه نگاه خود، خود بحث ولایت را نیز یک متغیر قلمداد کرده و آن را ذیل مفهوم کلان راهنماشناسی در تصوف به بحث گذاشته است. این تغییر نگاه البته منجر به

۱. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۷۳؛ جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۷۶۰؛ الهامی، داوود، موضع تشیع در برابر تصوف، ص ۷۵.

۲. زمردی، حمیرا و زهرا نظری، ادبیات عرفانی (ادامه فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء)، شماره ۱.

۳. سپهری، مهدی، پژوهش‌نامه عرفان، دوره ۱، شماره ۲، ص ۶۳-۸۵.

۴. برنند، راتکه، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی.

یافتن دستاوردهای جدیدی در حوزه پژوهش خواهد شد.

مفاهیم

۱. صدق

صدق به فتح صاد، به معنای راست گفتن و به کسر صاد، راستِ مقابل دروغ است. صدق در متن‌های قرآنی و حدیثی، معنایی اعم از صدق لسانی داشته و به معنای راستی و درستی در عمل و گفتار است و در اصطلاح به معنای استعمال صدق در گفتار است؛ لکن هرکاری که از نظر ظاهر و باطن، خوب و بی‌نقص باشد، به صدق تعبیر می‌شود و آن فعلی که با آن وصف می‌شود، به صدق اضافه می‌گردد. صدیق نیز صیغه مبالغه از صدق است و به معنای کمال تصدیق و پذیرش ظاهری و باطنی نسبت به یک موضوع، به طوری که باید در عمل، گفتار و حتی ضمیر خود این ویژگی را متحقق کند.^۱

صوفیان معانی مختلفی برای صدق ذکر کرده‌اند؛ از جمله گفته‌اند: اطاعت از شریعت و حقیقت یا راست دانستن وعد و وعید حق و خالص گردانیدن عمل از غرض دیگر سوای رضای خدا. انصاری صدق را راستی، اعتقاد به حقایق و حقیقتی تام و کامل می‌داند.^۲ قشیری از جنید نقل می‌کند:

«صدق این است که راست‌گویی اندر کاری که اندر آن نجات نیابی

مگر به دروغ».^۳

در این نوشتار مقصود از صدق، همان معنای عرفانی - صوفیانه‌ای است که در ساختار مقامات سلوکی و درجات صعود عرفانی بحث می‌شود.

۲. ولایت

وَلِی (بر وزن فلس) از واژگان قرآن کریم به معنای نزدیکی و قرب است. این واژه مشتقاتی دارد که در آیه‌های قرآن به کار رفته است؛ مانند تَوَلَّیة (به فتح تاء و کسر لام و فتح یاء) به معنای اعراض، رو کردن و سرپرست کردن؛ تَوَلَّی (به فتح تاء و واو و کسر لام مشدده) به

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲. انصاری، خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص ۷۰.

۳. قشیری، ابوالقاسم، رساله قشیری، ص ۳۳۰.

معنای دوست اخذ کردن و سرپرست؛ ولی (به فتح واو و کسر لام) سرپرست و اداره کننده امر؛ مولی (به فتح میم و لام) به معنای سرپرست و مالک عبد، صدیق و غلام؛ اولی (به فتح همزه و لام) به معنای نزدیک تر و سزاوارتر و ولایة (به فتح واو و لام و یاء) و ولایة (به کسر واو و فتح لام و یاء) به معنای قرابت.^۱

مفهوم ولایت در منابع صوفیه همانند دیگر مفاهیم حوزه تصوف، دگردیسی ها و تطورات گوناگونی داشته است، به طوری که ابتدا همانند دیگر اهل سنت «ولی» را به معنای قرب، محب یا ناصر یا صدیق دانسته و سپس در قرون بعدی از این واژه برای تبیین مسئله اتحاد و عینیت انسان کامل با خدا استفاده کرده اند و مفهوم فناء فی الله را در آن دخیل دانستند؛^۲ به عبارت دیگر، نهایت مرتبه قرب انسان به خدا، کنایه از فناء فی الله است.^۳ قیصری می گوید:

«بدان که ولایت از ولی گرفته شده و ولی به معنای قرب است... ولایت خاصه همان فنای در خداوند سبحان است. فنای در ذات و صفات و فعل خداوند. پس ولی همان فانی در خداوند است که وجودش همان وجود خدا و قائم به او شده و این شخص نشان دهنده اسما و صفات خدا در وجودش است».^۴

جامی به نقل از جوزانی دارد:

«ولیی آن بود که از حال خود فانی بود و به مشاهده حق باقی».^۵

در این نوشتار مقصود از ولی و ولایت، همان مقام و جایگاه عرفانی است که حکایت از فانی شدن عبد از ذات خدا دارد و مقصود از اولیا، آن دسته از پیران صوفی هستند که به این درجه دست یافته اند.

۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ت الحسینی، ج ۱، ص ۴۵۵؛ جوهری، اسماعیل، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، ج ۶، ص ۲۵۲۸.
۲. جامی، عبدالرحمن، نقد النصوص، ص ۲۱۴.
۳. مولوی، مثنوی معنوی، ص ۹۸۶.
۴. قیصری، داوود، رسائل قیصری، ص ۱۵۳.
۵. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵.

گفتمان صدق، محور در مباحث راهنماشناسی

امروزه در میان عارفان پژوهان تردیدی در این مسئله نیست که جریان تصوف تا حوالی قرن ششم و هفتم ق، صرفاً در میان اهل سنت و جریان‌های غیرشیعی رواج داشته است و مورخان نیز در آثار خود به جدایی تصوف و تشیع، دست‌کم تا شش قرن ابتدایی هجری اشاره داشته‌اند.^۱ مشایخ نخستین تصوف، از پیروان سرسخت شیخین و عثمان بوده‌اند و کمتر از حضرت علی علیه السلام و مقامات و جایگاه رفیع ایشان سخن گفته‌اند.^۲

مطابق باورهای کلامی صوفیان نخستین، ابوبکر در جایگاه خلیفه اول و برترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، عنوان‌دار «نخستین» صوفی و ولی است^۳ و دیگر خلفای اسلام به ترتیب در درجه بعدی از فضل و معنویت قرار داشتند که عبارت‌اند از: عمر بن خطاب، عثمان و امیرالمؤمنین علی علیه السلام. به همین جهت اصحاب تصوف در تبیین نظام فکری و ساختمان واژگانی خویش، از عناوین و کلمات مربوط به شخصیت ابوبکر بهره بیشتری می‌بردند؛ از جمله اینکه در نگاه اهل سنت، ابوبکر ملقب به «صدیق» است و عمر بن خطاب ملقب به «فاروق» و حضرت علی علیه السلام هم «ولی و وصی» شناخته می‌شد.^۴

از همین رو بود که مشهور صوفیان تا قرن سوم ه.ق. صوفی‌گری و معرفت‌شهودی را با مفهوم صدق پیوند زده و می‌گفتند: «الصدیق من عرف الله بالقلب».^۵ آن‌ها رکن و پایه عمده آموزه‌ها و تعالیم خود در معاملات، احوال و مقامات سلوکی را بر پایه مفهوم «صدق» قرار داده بودند و مباحث پیرشناسی و انسان‌شناسی آن‌ها نیز عمدتاً حول محور مقام صدیقین و صادقین بنا شده بود.^۶ ابن عطاء آدمی می‌گوید:

۱. صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۱۷۳؛ تاریخ ابن خلدون، ترجمه مقدمه، مترجم محمد پروین گنابادی، ج ۱، ص ۶۳۲؛ جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۷۶۰. الهامی، داوود، موضع تشیع در برابر تصوف، ص ۷۵.
۲. محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، ص ۲۷۷؛ قشیری، ابوالقاسم، رساله قشیری (ترجمه)، ص ۱۳؛ هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۱۶۴؛ کلابادی، ابوبکر، التعرف لمذهب التصوف، ص ۳۳؛ مستملی بخاری، اسماعیل بن محمد، شرح التعرف لمذهب التصوف، ص ۱۳۹ و ج ۱، ص ۵۴.
۳. «چون ابوبکر بر ولایت بود، وی را چون عمر و عثمان و علی رعیت بود» (کلابادی، شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۲، ص ۵۵۵).
۴. نیشابوری، بستان العارفين و تحفة العارفين، ص ۱۵۰؛ طوسی، سراج، اللمع فی التصوف، ص ۱۲۱.
۵. بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۴، ص ۳۹۷.
۶. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۹۲.

«الصدق: هو مقام العارفين»^۱.

صدیق، کسی است که به نهایت درجه قرب الهی، یعنی همان فناء فی الله که در قرون بعدی رایج شد، رسیده باشد. البته در این دوره واژه «فنا» استعمال چندانی نداشت؛ اما مفهوم آن را که نوعی معیت بی واسطه یا اتحاد انسان با خداست، در معرفی مقام صدیق بیان می‌کردند «الصدیق من یكون مع الله تعالی فی حکم ما اوجب»^۲. بعدها همین معنا و مشابه آن، با تعبیر فناء فی الله برای ولی و ولایت ذکر شد.^۳

صوفیان، صاحبان این مقام و درجه را برترین و کامل‌ترین انسان عصر خود بعد از انبیا می‌دانستند و می‌گفتند:

«و أقرب الأحوال إلى النبوة الصدیقیة»^۴.

صوفیان برای بیان نهایت قرب و کمال یک انسان، صاحب مقام صدق را نزدیک‌ترین فرد به نبی مکرم اسلام ﷺ می‌دانستند. مشایخ نخستین حتی تلاش می‌کردند وجه تسمیه صوفی را هم به نوعی مرتبط با صدیق بدانند:

انّ الصفاء صفة الصّدیق

ان اردت صوفیا علی التحقيق^۵

سلمی به استناد آیه شریفه ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ﴾^۶، چندین «مقام» و «مرتبه» را در طریق صوفی ذکر می‌کند و آن‌کس که به آخرین مقام صدیقیت، برسد صوفی راستین است.

در عبارت سلمی مقام صدق، با مفهوم فنا و بقا پیوند دارد و گویی در این مقام است که سالک به حال فنا هم دست یافته و به لوازم آن، نظیر از یاد بردن خویش می‌رسد.^۷

اشخاصی مثل شقیق بلخی، تمام صوفیه را اهل صدق دانسته و مقامات سلوکی را ذیل

۱. سلمی، محمد بن حسین، عبدالرحمن، زیادات حقائق التفسیر، ص ۲۴.

۲. سلمی، محمد بن حسین، مجموعه آثار السلمی، ج ۱، ص ۲۵۹.

۳. انصاری، خواجه عبدالله، منازل السائرین، ص ۱۲۵.

۴. سهروردی، شهاب الدین، عوارف المعارف، ج ۲، ص ۶۰۱.

۵. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، متن، ص ۳۵.

۶. نساء، ۶۹.

۷. سلمی، محمد بن حسین، مجموعه آثار السلمی، ج ۳، ص ۸۳.

مفهوم صدق تعریف می کردند و می گفتند:

«منزلی که اهل صدق در آن‌ها عبادت می کنند، چهار منزل است که اولین آن زهد است»^۱.

جنید بغدادی هنگامی که قصد داشت دو طایفه برتر را معرفی کند، صدیقین و انبیا را معرفی می کرد:

«لا تقوم بما علیک حتی تترك ما لک و لا یقوی علی ذلک إلا نبی أو صدیق»^۲.

حتی در آثار ابو عبدالرحمن سلمی، از مهم ترین نویسندگان و تدوین کنندگان فرهنگ صوفیانه در قرن چهارم، بیشتر از مفهوم صدیقیت یاد شده است تا بحث ولایت. سلمی متذکر شده است که مرحله صدیقیت نیز خود چندین مقام دارد و در مناہج العارفین تأکید می کند که «اعلی منازل ولایت و تصوف» از «ادنی منازل نبوت» سخت دور است.

صدق، در رأس مقامات و منازل طریقت

صدق در بینش صوفیان، مفهومی چندلایه و پرکاربرد است و صرفاً مقامی در عرض دیگر مقامات عرفانی نیست، بلکه از جهاتی، زیربنا و اساس سایر احوالات و مقامات سالک را تشکیل می دهد، به طوری که بدون تحقق این صفت، اساساً امکان سلوک فراهم نخواهد شد. سلمی در طبقات الصوفیه می نویسد:

«صدق در همه احوال و جمیع افعال احتیاج بوده، پس کل حال و فعل بدون صدق مردود است»^۳.

دینوری معتقد است:

«هیچ انسانی به مراتب بلند نمی رسد مگر با صدق و هروقت و حالی که از صدق خالی باشد، باطل است»^۴.

۱. پل نویا، نصوص صوفیه غیر منشوره، ص ۱۸.
۲. سلمی، محمد بن حسین، تسعة کتب فی اصول التصوف و الزهد، (بیان زلل الفقراء) ص ۴۵۲.
۳. سلمی، طبقات الصوفیه، ج ۱، ص ۴۹۱.
۴. انصاری، خواجه عبدالله، طبقات الصوفیه، ص ۳۲۸.

در نگاه صوفیان، راه سلوک و رسیدن به خدا، مقامات و درجات مختلفی دارد؛ اما عالی ترین فراز سلوک و بالاترین مقام عرفان، «صدق» است. تعبیر بایزید بسطامی:

«آخر نهايات الصّدّيقين اول احوال الانبياء»^۱.

مستملی بخاری می نویسد:

«آخر نهایت صدیقان، اول حال انبیاء باشد؛ یعنی از مقام صدیقی برتر

مقامی نباشد مگر مقام نبوت و هیچ نبی ای نباشد مگر صدیق باشد نه

نبی، و باز مقام شهیدی فروتر از مقام صدیقی باشد»^۲.

خرکوشی (م ۴۰۷ق) در تهذیب الاسرار از ابوبکر وراق (سده سوم ق) نقل می کند: صدق، سه نوع است که بالاترین آن صدق در معرفت است و این مقام مختص اهل ولایت است «صدق المعرفة لأهل الولاية الذين هم أوتاد الأرض»^۳. صوفیان، صدق را یکی از ارکان چهارگانه ایمان دانسته اند،^۴ و بلوغ مرید به مرتبه مردان را زاینده وصول به این مرتبت شمرده اند.^۵

نکته قابل توجه این است که این دیدگاه، تنها منحصر به صوفیان نخستین و پیش از شکل گیری نظریه ولایت و قطبیت نیست، بلکه صوفیان حتی بعد از پی ریزی این مباحث نیز از مقام صدق به عنوان عالی ترین رتبه سلوک و ولایت یاد کرده و «اقطاب» را صاحبان مقام «صدیق» می دانستند

«الصدّيقية: هي مرتبة لا ينالها إلا أهل الولاية، ومن كان له عند الله أزلًا

سابق عناية»^۶.

یا گفته اند:

۱. کلاباذی، التعرف، ص ۴۲.
۲. مستملی بخاری، شرح التعرف، ص ۸۸۸.
۳. خرکوشی، تهذیب الاسرار فی أصول التصوف، ص ۱۶۸.
۴. حمویه، سعدالدين، المصباح فی التصوف، ص ۹۴.
۵. سهروردی، شهابالدين، عوارف المعارف، ص ۵۳۲.
۶. ابن عربی، محیالدين، عنقاء مغرب، ص ۱۸.

«الصدیقیة: هی درجة أعلى من درجات الولاية»^۱ یا «مقام نهایی
النهايات»^۲ یا «مقام الولاية الكبرى والخلافة العظمی»^۳.

قشیری از استادش نقل می‌کند:

«قال الأستاذ: و الصدق عماد الأمر و به تمامه و فيه نظامه و هو تالی
درجة النبوة...»^۴.

ابن عربی این دیدگاه را به غزالی^۵ و مشهور صوفیه نسبت داده و می‌گوید:

«اعلموا! أنّ كثيرا من أهل طريقتنا كابي حامد الغزالي وغيره تخيل أنّه
ليس بين الصدّيقية والرّسالة مقام، وأنّ من تحطّى رقاب الصدّيقين وقع
في النبوة، و بابها مسدود عندنا دوننا»^۶.

عبدالرزاق کاشانی «رأس الصدّيقين» را همان «قطب الأقطاب» و «قطب اکبر»
می‌داند. در نگاه او، آخرین و عالی‌ترین منزل سالک، وصول به مرتبت «رأس الصدّيقين»
است و با حصول این رتبه، سالک از مرتبه «امامان» عبور و عنوان «قطب» می‌یابد.^۷

ابوبکر و مقام صدق

بعد از تبیین چستی مفهوم صدق در تصوف، باید به مصادیق آن و وجوه برجسته‌نمایی این
مفهوم اشاره شود.

یکی از علل تأکید بر مفهوم «صدق» و پرداختن به مقام صدیقین، غلبه بینش مذهبی
صوفیان نخستین و باور راسخ آن‌ها به مقام ابوبکر صدیق^۸ و خلافت بلافصل او از رسول

۱. الکسنزان، محمد، موسوعه الکسنزان، ج ۱۳، ص ۱۹۲.

۲. سرهندی، مکتوبات، ج ۱ ص ۲۶.

۳. الکسنزان، محمد، موسوعه الکسنزان، ج ۱۳، ص ۱۹۴.

۴. قشیری، ابوالقاسم، رساله قشیریه، ص ۳۱۸.

۵. غزالی، ابوحامد محمد، ج ۴، ص ۹۸.

۶. ابن عربی، محی‌الدین، مجموعه رسائل ابن عربی، کتاب القرية، ص ۶.

۷. «قطب الاقطاب: من ليس وراء مرتبته الا النبوة العاقمة، و هو رأس الصدّيقين».

کاشانی، لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام، ج ۲، ص ۵۸۴.

۸. حارث محاسبی، الرعاية لحقوق الله، ص ۵۷؛ خراز، ابوسعید، کتاب الصدق، ص ۶۵.

خداﷺ بود،^۱ چنان که حکیم ترمذی از نظریه پردازان مهم در مباحث راهنماشناسی صوفیه، تصریح دارد که تعبیر صدیقیت در متن های صوفیه به وصف ابوبکر بن ابی قحافه اشاره دارد.^۲ زهاد نخستین، ابوبکر را برترین صحابه رسول خداﷺ می دانستند و بالطبع تلاش داشتند از مقامات و اوصاف این شخصیت، نهایت بهره را در بساخت نظام فکری و عملی خود ببرند. آن ها از طرفی ابوبکر را نخستین صوفی اسلام و پایه گذار مرام و مکتب خود می دانستند.^۳

سراج طوسی صاحب کتاب اللمع که یکی از نخستین کتب صوفیه است، می گوید:

«أول لسان الصوفية ظهرت في هذه الأمة على لسان ابی بکر رضی الله عنه؛^۴ اولین کلمات و سخنان صوفیه در امت اسلام از زبان ابوبکر جاری شد.»

ابوالحسن هجویری در کشف المحجوب که نخستین کتاب مهم صوفیان به زبان فارسی است، ابوبکر را امام طریقت صوفیه دانسته و می گوید:

«صدیق اکبر رضی الله عنه مقدم همه خلایق است از پس انبیاء و روا نباشد که کس قدم پیش وی نهد... امام دین همه مسلمانان وی است عام و امام اهل این طریقت وی است خاص رضی الله عنه.»^۵

صوفیه با طرح موضوع صدیقیت، سعی داشتند مشروعیت خلافت بلافصل ابوبکر را ثابت کنند و در این رابطه به آیه ۶۹ سوره نساء استناد کرده و می گفتند: بعد از مقام صدیقیت، مقام نبوت است و هر فضیلتی که نبی دارد، صدیق هم داراست، پس او باید

۱. ر.ک: محمود عثمان، فردوس المشردیه، تصحیح ایرج افشار، ص ۲۴؛ ابراهیم بن صدرالدین روزبهان ثانی، تحفة أهل العرفان، ص ۳۱؛ شعرانی، عبدالوهاب، الأنوار القدسیة فی معرفة قواعد الصوفیة، ج ۱، ص ۳۰.
- نیشابوری، بستان العارفين و تحفة العارفين، ص ۱۵۰.
۲. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۹۳.
۳. ر.ک: محمود عثمان، فردوس المشردیه، تصحیح ایرج افشار، ص ۲۴.
- ابراهیم بن صدرالدین روزبهان ثانی، تحفة أهل العرفان، ص ۳۱.
- شعرانی، عبدالوهاب، الأنوار القدسیة فی معرفة قواعد الصوفیة، ج ۱، ص ۳۰.
- نیشابوری، بستان العارفين و تحفة العارفين، ص ۱۵۰.
۴. طوسی، سراج، اللمع فی التصوف، ص ۱۲۱.
۵. هجویری، ابوالحسن، کشف المحجوب، متن، ص ۸۱.

خلیفه و جانشین نبی باشد.^۱

ابوبکر از همان اوان پیدایش تصوف، جایگاهی منحصر به فرد نزد صوفیان داشت. گفته‌اند حسن بصری (م ۱۱۰ق) از رهبران نخستین تصوف، در موالات ابوبکر غالی بود و دائماً مناقب او را بیان کرده و نشر می‌داد.^۲ سفیان ثوری نیز مبالغه و اصرار شدیدی در تفضیل ابوبکر بر حضرت علی علیه السلام داشت^۳ و می‌گفت:

کسی که حضرت علی علیه السلام را مقدم بر ابابکر کند، همه صحابه را انکار کرده است: «من قال علی أحق بالولاية من أبي بكر وعمر فقد خطأ أبابكر وعمر وعليا والمهاجرين والأنصار».^۴

کلاباذی در کتاب التّعرف می‌نویسد:

«و اجمعوا علی تقدیم ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم».^۵

مستملی بخاری نیز سعی دارد صفت صدق برای ابوبکر را مستند به روایتی نبوی کند:

«و مذهب سنت و جماعت و این طایفه آن است که فاضل‌ترین خلق از پس مصطفی صلوات الله علیه، ابو بکر صدیق است... تا پیغامبر گفت صلی الله علیه و سلم، ما طلعت الشمس و لا غربت بعد النبیین و المرسلین علی ذی لهجة افضل من ابی بکر».^۶

ابن عربی در کتاب فتوحات مکیه مدعی رؤیت مکاشفه‌ای می‌شود که در آن، ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم، در بالاترین مقام و جایگاه متصور برای بشر قرار داشت.^۷ در کتاب دیگرش می‌گوید:

۱. مستملی بخاری، شرح التّعرف، ص ۸۸۸.
 ۲. طبری، عمادالدین، کامل بهایی، ج ۱، ص ۳۰۱.
 ۳. اصفهانی، ابونعیم، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۷، ص ۳۲.
 ۴. همان، ص ۳۱.
 ۵. کلاباذی، محمد، التّعرف لمذهب التّصوف، ص ۳۳.
 ۶. کلاباذی، محمد، شرح التّعرف لمذهب التّصوف، ج ۱، ص ۵۴.
 ۷. ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۲، خطبه کتاب.

«لیس بین ابی بکر رضی الله عنه و بین النبی صلی الله علیه و سلم
رجل ... فارفع الأولیاء ابو بکر رضی الله عنه»^۱.

صدق در فرق صوفیه اهل سنت

در برخی از فرقه‌های صوفیه به ویژه فرق اهل سنت، همچنان مفهوم و مقام صدق و صدیق، جایگاهی منحصر به فرد دارد که از جمله این فرقه‌ها می‌توان به نقشبندیه و خلوتیه و شاذلیه اشاره کرد.

نقشبندیه به عنوان یکی از فرقه‌های مهم تاریخ تصوف، توجه خاصی به ولایت داشته‌اند و بسیاری از مشایخ خود را ولی و مولی می‌خواندند؛ مانند مولی عبیدالله آحرار، مولی ساعدالدین کاشغری. از آنجایی که نقشبندیه، سلسله خود را به ابوبکر می‌رسانند، لقب صدق و صدیقین در منظومه ولایت‌شناسی آن‌ها جایگاه مهمی دارد، به طوری که بالاترین مقام ولایت، را همان صدق و صدیقیت می‌دانند و به گفته احمد سرهندی آن را «هو مقام نهایی النهایات» می‌خوانند.^۲

عبدالغنی نابلسی از رهبران مهم فرقه نقشبندیه اشاره دارد که ولایت با صدق در پیوند است و ولی، زمانی به مرتبه ولایت می‌رسد که در مرتبه صدق باشد:

و فی الصّدق یا والی أنلنی ولایة

و یا متعالی منک هب لی معالیاً^۳

عبدالمنعم حنفی خلوتی درباره مقام صدیق می‌گوید:

«الصدیقیة: هی درجة أعلى من درجات الولاية، وأدنی من درجات

النبوة، لا واسطة بينها وبين النبوة، فمن جاوزها وقع فی النبوة».^۴

گفتمان صدق در تفاسیر صوفیه

در قرآن کریم واژه صدق و مشتقات آن به کرات استعمال شده و مقام صادقین حاکی از جایگاهی ممتاز در میان انسان‌هاست. در تفاسیر صوفیان، غالباً مصداق اتم و اکمل

۱. همان، مجموعه رسائل ابن عربی، القرية، ص ۶.

۲. سرهندی، احمدی، مکتوبات الإمام الربانی، ج ۱، ص ۲۶.

۳. نابلسی، عبدالغنی، مفتاح المعیة، ص ۶۰۷.

۴. الکسنزان، محمد، موسوعه الکسنزان، ج ۱۳، ص ۱۹۲؛ به نقل از عبدالمنعم الحنفی، معجم مصطلحات الصوفیة،

صادقین در آیاتی مانند ﴿کونوا مع الصادقین﴾^۱ به ابوبکر بن ابی قحافه تفسیر شده است.^۲ برخی اهل تصوف با آیه ذیل تلاش داشتند تقدم ابوبکر بر دیگر صحابه در امر ولایت را اثبات کنند؛ زیرا بعد از مقام انبیا، بلافاصله از مقام صدیقین یاد شده است:

«قال الله - تعالی - ﴿ولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين و الشهداء والصالحين﴾، فلم يجعل بين مرتبتي النبوة و الصدّيقية مرتبة أخرى يتخللها». ^۳

مستملی بخاری در شرح التعرف آورده است:

«نخستین کسی که به معراج مقرر آمد ابوبکر الصديق بود، تا خدای عزوجل در شأن وی یاد کرد ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾». ^۴

ترمذی هم از ابوبکر نقل می‌کند:

«كنت عند رسول الله - صلى الله عليه وسلم - بمنزلة السمع والبصر، صدقت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - حين كذبه - يعنى الناس - فسمك الله فى تنزيله صديقا فقال: والذى جاء بالصدق وصدق به أبو بكر». ^۵

رشیدالدین میبیدی (م ۵۳۰ق) ذیل آیه شریفه ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۶ آورده است:

۱. قشیری: «و الصدق: عماد الأمر، و به تمامه، و فيه نظامه، و هو تالی درجة النبوة، قال الله تعالى: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ» (و يقال الصادقون هم السابقون الأولون و هم أبو بكر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و غیرهم». قشیری، الرسالة القشيرية، ص ۳۱۸؛ قشیری، ابوالقاسم، لطائف الإشارات، ج ۲، ص ۷۱.

۲. تستری، سهل بن عبدالله، تفسیر تستری، ص ۱۹۶.

۳. کاشانی، لطائف الأعلام فی إشارات أهل الإلهام، ج ۲، ص ۴۵۹.

۴. مستملی بخاری، شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۲، ص ۵۷۵.

۵. حکیم ترمذی، محمد بن علی، نوادر الاصول، ص ۳۲۶، حدیث ۱۲۳۰.

۶. القمر، ۵۵.

«ابوبکر بر مقام حقیقت بود و ثمره اهل حقیقت روح مشاهده است،
حساب اهل شریعت به موقف است، حساب اهل حقیقت بر بساط
انس است، در مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^۱.

سیر تطورات مفهوم ولی و پیوند آن با صدق

امروزه واژه «ولایت» و «اولیا» در تصوف، عنوانی است که به برترین انسان‌ها و مشایخ عصر، اطلاق می‌شود. برای همین مسئله، لازم است بحث از برترین و کامل‌ترین انسان در نگاه صوفیه را فارغ از عنوان و اصطلاحی که در قرن‌های مختلف برای اشاره به آن به کار بسته‌اند، بررسی کرد.

جریان تصوف از قرن اول برای اشاره به برترین و کامل‌ترین انسان، معمولاً از واژگانی مثل زاهد و ناسک و رهبان استفاده کرده و برای اشاره به مقام و منزلت عرفانی آن‌ها از مقام «صدیق» یاد می‌کردند. در قرن اول و دوم مجموعه کتاب‌هایی به نام کتاب الزهد تألیف می‌شد که کتاب الزهد عبدالله مبارک رمزی (م ۱۸۱ق) از معروف‌ترین این آثار است. در این کتاب‌ها، چندان از بحث ولایت و مقام ولایت یاد نشده و حتی به اهل بیت علیهم‌السلام نیز در کنار دیگر زاهدان و به صورت حاشیه‌ای اشاره شده است، بلکه سیمای اشخاصی مثل معاویه بن ابی‌سفیان در برخی از این آثار پررنگ‌تر است.^۲

صوفیان در حوالی قرن سوم ه.ق، به دنبال تثبیت و تنظیم مبانی و آموزه‌های خود بوده‌اند و در این زمینه، به سراغ قرآن کریم و احادیث رفته‌اند و براساس ظرفیت هر کدام از کلمات و واژگان و حیانی، آن‌ها را برای تبیین تعالیم خود به استخدام گرفته‌اند؛ از جمله این تعبیر و واژگان که در متن‌های و حیانی کاربرد زیادی دارد، کلماتی چون شاکرین، توابین، صالحین، عابدین و به‌ویژه اولیا و ولایت است. مشایخ صوفیه برای هر کدام از این عنوان‌ها، معنای باطنی و مقامی خاص در سیر و سلوک عرفانی قائل شدند؛ اما همچنان مقام «صدق» و دسته مشایخ موسوم به «صدیق» در رأس مقامات عرفانی قرار داشتند. در همین زمان بود که استعمال واژه و کاربرد واژه «ولی» برای اشاره به مشایخ و مقامات آن‌ها به علت ظرفیت مفهومی و جایگاه خاص آن در متن‌های و حیانی، شیوع بیشتری پیدا

۱. مبینی، رشیدالدین ابوالفضل، کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۴، ص ۱۳۳.

۲. ر.ک: سوری، تصویر امامان شیعه علیهم السلام در متون زهد و تصوف نخستین، ص ۵۳.

کرد؛ اما همچنان مقام «صدق» بر «ولی» ترجیح داشت.

گردآورندگان سخنان و آموزه مشایخ در این دوره را می‌توان بُرجلانی (۲۳۸ق)، خُتلی (۲۶۰ق) و ابراهیم بن جنید (۲۷۰ق) که آثاری موسوم به کتاب الرهبان دارند^۱ و به‌ویژه ابن ابی‌الدنیا (۲۸۱ق) صاحب کتاب الاولیاء دانست.^۲ این تکنگاری‌ها بعدها در مجموعه‌های مفصلی از قبیل حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی ادغام شد.^۳ این قبیل مجموعه‌های اولیه، گفتمانی نظام‌مند و روشن برای ارائه مباحث خود نداشته و صرفاً به نقل اقوال و حکایات و توضیحات مختصر اخلاق‌محور، اکتفا کرده‌اند.

از نخستین عبارات قابل توجه صوفیه در بحث ولایت، کلمات سهل تستری (م ۲۸۳ ق) درباره اهمیت و جایگاه مقام اولیا در کون و فساد و بقای ارض و هدایت مردم است. نام‌برده با استناد به سخنان ابن‌عباس می‌گوید:

«مخالطة الولی بالناس ذل و تفرده عز و ما رایت اولیاء الله تعالی الا منفردین لولا مخافة الوسواس لرحلت الی بلاد لا انیس بها و هل یفسد الناس الا الناس».^۴

تستری مقامات انحصاری و اختصاصی را برای اولیا برمی‌شمارد که دست دیگران از آن‌ها کوتاه است و انکار این مقامات با انکار آیه‌های خدا برابری می‌کند.^۵ ابوسعید خراز (م ۲۸۶ ق) با نگارش کتاب الکشف و البیان افکار و سخنان پراکنده مشایخ پیشین در مباحثی مثل ولایت را نظم و ترتیب و بسط می‌دهد؛^۶ اما خراز همچنان عمده مباحث خود را ذیل عنوان صدق بیان می‌کند و حتی نام اثری که در آن به بحث از ولایت پرداخته است، کتاب الصدق گذاشته و مقام صدق را تالی تلو نبوت می‌داند

۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ص ۲۳۷.

۲. راتکه، اوکین، مفهوم ولایت در دوران آغازین، ص ۳۹.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. سهل تستری، سهل بن عبدالله، تفسیر القرآن العظیم، ص ۳۳۹.

۵. همان.

۶. پول نویا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۲۰۱-۲۰۵.

«الصدیق: هو الآخذ بآتم الحظوظ من کل مقام سنی حتی یقارب من

درجات الأنبياء»^۱.

ین موضوع نشان می‌دهد، انگاره برتری مقام صدیق به حدی تثبیت شده است که به راحتی نمی‌توان آن را با مقامات دیگری جایگزین کرد.

پس از خراز، حسین بن منصور حلاج (م ۳۰۹ق) که بسیاری، او را از پایه‌گذاران بحث انسان کامل در تصوف می‌دانند، در کلمات خود از مقام «ولایت» یاد می‌کرد و می‌گفت:

«یا بنی إن بعض الناس یشهدون علیّ بالکفر، و بعضهم یشهدون لی

بالولاية»^۲؛ با این حال، به گزارش ابن ندیم و ذهبی، در آثار حلاج نیز

مانند خراز، از کتابی به‌عنوان «کتاب الصدق» یاد شده است.^۳

جعفر خلدی (م ۳۸۰ق) صاحب حکایات الاولیاء^۴ و ابوسعید اعرابی (م ۳۴۱ق) صاحب کتاب طبقات النساک^۵ از دیگر نویسندگان قرن چهارم هستند که به نقل و بازگویی حکایات مشایخ دست یازیده‌اند.

فصل مشترک در عبارات و آثار این صوفیان حول بحث ولایت، عدم قرابت با تعالیم و مبانی شیعی است. در کلمات این صوفیان نشانی که یادآور ساختار تعالیم امامت شیعی باشد، نمی‌توان یافت و اندیشه‌های این صوفیان، نوسانی میان تعالیم قرآنی و حدیثی و تجارب عرفانی خودشان است؛ در حالی که بعدها در نظریات ترمذی و سپس ابن عربی، رگه‌هایی از قرابت این افکار با دیدگاه شیعی می‌توان یافت.

ظهور حکیم ترمذی

محمد بن علی ترمذی فقیه حنفی مذهب^۶، محدث و عارف بزرگ سده سوم با نگارش کتاب ختم الاولیاء، تحولی شگرف در زمینه راهنماشناسی صوفیه پدید آورد. او که «قاعده سخن و طریقه بر ولایت بود»^۷ میراث فکری پراکنده مشایخ نخستین، حول محور

۱. سلمی، محمد بن حسین، حقائق التفسیر، ص ۷۹۱.

۲. ماسینیون، لویی، اخبار الحلاج او مناخیات الحلاج، ص ۱۹.

۳. ذهبی، محمد شمس الدین، سیر أعلام النبلاء ج ۱۴، ص ۳۵۳.

۴. بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۳۵.

۵. سلمی، محمد بن حسین، طبقات الصوفیة، ۴۲۷-۳۰؛ اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۲۵.

۶. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیة ج ۲، ص ۱۱۵.

۷. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۳۱۶.

راهنماشناسی را با نگارش کتاب مزبور، انضباط بخشید و ضمن تشریح و تبیین ابعاد مختلف آن، در نظام‌مند ساختن این مهم بر پایه مفهوم ولایت، سعی بلیغ به خرج داد. ترمذی در تکاپوی جایگزین کردن مفهوم ولایت و ولی با صدق و صدیقیت است و با طرح چند سؤال در ابتدای کتاب خود، یادآور می‌شود کسانی که مسئله ولایت را بررسی کرده‌اند، بیگانه از موضوع بوده‌اند و به منازل ولایت دست نیافته‌اند و تمام سخنان آن‌ها پیرامون محور «صدق» می‌گردد نه «ولایت» به طوری که معیار امور را صدق قرار داده‌اند.

«و لم يبلغوا منازل الولاية ولا عرفوا صنع الله، إنما كلامهم في الصدق و معيارهم في الامور الصدق»^۱.

این کلام ترمذی، ناظر به مطالب اشخاصی مثل ابوسعید خراز در کتاب الکشف و الیقان است که صدق را معیار قضاوت درباره ارزش مذهبی هر عملی قرار می‌دهد.^۲ ترمذی صادقین را با اولیا (کرام و احرار) مقایسه کرده و می‌گوید:

«محل صادقین در آسمان دنیا در بیت العزة است؛ زیرا عبید نفوس اند؛ اما اولیا فوق آسمان هفتم در بیت المعمورند»^۳.

ترمذی سعی دارد گفتمان انسان کامل در تصوف را از محور «صدق» به محور «ولایت» تغییر دهد؛^۴ اما هرگز درصدد حذف مقوله صدق نبوده و همچنان بحث «صدق» از انگاره‌های اساسی راهنماشناسی اوست. از نظر ترمذی، سالک که ولی حق‌الله نامیده می‌شود، باید بر مرکب صدق سوار شده و به سمت خدا حرکت کند و در نهایت به واسطه صدق مجاهده است که به حق و حقیقت می‌رسد.^۵ در بخش دیگر، می‌گوید: تقدم انبیا به نبوت و تقدم اولیا به صدیقیت است^۶ و در واقع صدیقیت را همان

۱. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۱۱۶.

۲. حکیم حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۱۱۶: فاعلم ان هؤلاء الذين يخوضون في هذا الامر ليسوا من هذا الامر في شيء، إنما هم قوم يعتبرون شأن الولاية من طريق العلم... و لم يبلغوا منازل الولاية و لا عرفوا صنع الله إنما كلامهم في الصدق و معيارهم في الامور الصدق.

۳. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۱۳.

۴. همان، ص ۱۳۷.

۵. راتکه، برنند، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۱۰۶ و ۱۱۴ و ۱۰۰.

۶. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الاولیاء، ص ۲۴.

ولایت می‌داند.^۱

در نگاه ترمذی، همان‌گونه که انبیا درجات متفاوتی دارند، اولیا نیز در یک رتبه نیستند، در بین اولیا بالاترین رتبه از آن محدثان است. آن‌ها نیز درجاتی دارند که بالاترین رتبه محدثان، از آن خاتم است، پس از آن‌ها ابدال یا بدلا قرار دارند که هفت نفرند، آن‌گاه نوبت صدیقان می‌رسد. از نظر ترمذی جایگاه صدیقان در صدر مقامات سالکین قرار دارد و این مسئله تلاشی برای حفظ جایگاه و مقام ابوبکر است.

ترمذی که حدیث ثقلین^۲ را که شیعه و سنی به تواتر نقل کرده‌اند، جعلی می‌داند^۳ و می‌گوید: براساس روایت «اهل بیته امان لامتی»^۴ چهل نفرند که بعد از رسول مکرم اسلام ﷺ خواهند آمد که امان امت هستند و زمین به واسطه آن‌ها پابرجا خواهد بود، این‌ها از «صدیقین» هستند که از اهل بیت ذکر پیامبر هستند نه اهل بیت نسبی او؛ زیرا رسول خدا ﷺ برای برپایی ذکر خالص و ناب مبعوث شده است و هرکس به این ذکر پناه آورد، از آل و اهل پیامبر به شمار می‌آید.^۵ مصداق بارز این اولیای صدیقین بعد از رسول خدا ﷺ، ابوبکر و عمر هستند^۶ و البته ترمذی خودش را نیز یکی از این چهل تن می‌شمارد.^۷

صاحب طریقت حکیمیه، در بسیاری از موارد، از عنوان صدیق در کنار ولی یاد می‌کند؛ برای نمونه در بحث علت انتخاب ولی می‌گوید: ولی و صدیق، حجت خدا بر خلق خدا و یاور مردم و امان آن‌ها هستند؛ زیرا آنان خلق را با بصیرت دعوت می‌کنند.^۸ برخی مانند هنری کربن معتقدند: گرایش صوفیه به بحث ولایت، نوعی گرایش به مباحث امامت شیعی است؛^۹ در حالی که این دیدگاه دست‌کم تا قرن‌های پنجم و ششم صادق نیست و مفهوم ولایت به‌عنوان پیوندی میان انسان و خدا، ریشه در قرآن کریم و روایت‌های زیادی از اهل سنت دارد و طبیعی است که صوفیان با استخدام این تعابیر در منظومه فکری خود، به شرح و بسط آن همت گمارند. از جانب دیگر دال مرکزی در مباحث امامت شیعی، بحث

۱. همان، ختم الاولیاء، ص ۲۳-۲۴.

۲. آنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیته من تمسک بهما نجا و من تخلف عنهما هلك.

۳. حکیم ترمذی، محمد بن علی، کیفیة السلوک، ص ۹۷-۱۰۰.

۴. همان، ختم الاولیاء، ص ۳۴۵.

۵. همان، ختم الاولیاء، ص ۶۳-۷۹-۸۹.

۶. همان، ختم الاولیاء، ص ۳۵۹، ۳۷۴ و ..

۷. راتکه، برند، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۲۸۹.

۸. کربن، هنری، تاریخ فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۲۶۳.

سرپرستی و اولی بالتصرف بودن در معنای ولی و امام است و این رابطه‌ای ناظر به امام و دیگر انسان‌هاست؛ اما در نگاه صوفیه، ولایت اولاً ناظر به رابطه اتحادانگاران صوفی با خداست و در مراحل بعدی به رابطه ولی با دیگر مریدان می‌پردازد.

بعداز ترمذی، نویسندگان مهم صوفیه مانند سراج طوسی، کلاباذی و غیره در تکمیل مباحث ترمذی در بحث ولایت و ترجیح آن بر «صدیق» همت گماردند تا اینکه هجویری در کتاب کشف المحجوب نه تنها مباحث راهنماشناسی، بلکه اساس تصوف را مبتنی بر «ولایت» دانست و این جمله معروف را نگاشت:

«قاعده و اساس طریقت تصوّف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است».^۱

البته این نویسندگان همچنان به پیوند مفهوم صدق و ولایت نیز تأکید داشتند و به نوعی، صدق را درون مفهوم ولایت جست‌وجو می‌کردند:

«أن الولاية تتضمن الصدق».^۲

عبدالرحمن سلمی می‌گوید:

«إذا صحّ له مقام الصّدق دخل فی حدود مقامات صحّة الولاية، فمرتبة الولاية لا تخلو من الصّدق، وكلّ فعل و حال و وارد خلا عن الصّدق فهو بعيد من الحقيقة، فإنّ الصّدق داخل فی التّبوة و الولاية، الأحوال و الأقوال، و هو مقام الرّجال».^۳

آن‌ها به دنبال جداسازی موضوع «صدق» از «ولایت» نبودند، بلکه تلاش داشتند که نقطه ثقل موضوعات و محور مباحث راهنماشناسی در تصوف را ذیل عنوان ولایت قرار دهند؛ از این رو همواره مؤکداً بیان می‌کردند که ولایت در بطن خود با صدق یکی است، چنان‌که ابوسعید ابوالخیر می‌گفت:

۱. هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب، ص ۲۶۵.

۲. همان، کشف المحجوب معرب، ص ۲۵۰.

۳. سلمی، محمد بن حسین، مجموعه آثار السلمی، (کتاب فصول فی التصوف) ج ۳، ص ۲۰۳.

«من عامل الله بالصدق كتب له منشور الولاية»^۱.

یا عبدالقادر گیلانی در تعریف ولی می گوید:

«الولی هو ریحانة الله فی الأرض، يتشممه الصديقون»^۲

و درباره ولایت دارد:

«الولاية هي ظل النبوة ... فالأولياء مظاهر الصدق»^۳

یا احمد رفاعی می گوید:

«لا يصل العبد إلى مقام الولاية الكاملة، إلا إذا ... صح صدقه»^۴.

از سوی دیگر آن‌ها همچنان ابوبکر بن ابی قحافه را برتر از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می دانستند و در گذار از گفتمان صدق به ولایت، خاطرنشان ساختند که ابوبکر نیز دارای مقام «ولایت» بود.^۵ تا اینکه ظهور ابن عربی و نظریات او حول بحث ولایت به حدی پرننگ شد که بحث صدق عملاً به محاق رفت.

ابن عربی و نظریه ولایت

ابن عربی که از او به عنوان بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین اندیشمند صوفیه در تمام ادوار تاریخ تصوف یاد می‌شود، اهتمام خاصی به آثار و نظریات حکیم ترمذی مبذول می‌داشت، به ویژه در بحث ولایت که می‌توان گفت، نظریات ابن عربی، تکمله‌ای بر آرای ترمذی است و بعدها شارحان کتاب‌های ابن عربی نیز دیدگاه او را نظم و کمال بخشیدند. اگرچه بحث «صدیقیت» در آثار ابن عربی، کم‌رنگ‌تر از ترمذی و گذشتگان است، محور و شاکله مباحث راهنماشناسی و انسان‌شناختی ابن عربی، مفهوم ولایت است؛ اما در همان منظومه ولی‌شناسی نیز مقام صدق، مرتبه‌ای منحصر به فرد داشته و مقام اولیا و

۱. محمد بن منور، أسرار التوحید فی مقامات أبی سعید، ص ۴۰۲.

۲. الشطنوفی، علی، بهجة الأسرار ومعدن الأنوار ص ۱۸۷.

۳. کسنزانی، محمد، موسوعه الکسنزان، ج ۲۲، ص ۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۶۹.

۵. سراج طوسی، ابونصر، اللمع فی التصوف، ص ۴۲۳.

صدیقان ارتباطی تنگناک با همدیگر دارند به طوری که در بسیاری از موارد، مقام صدیق در کنار ولی قرار می‌گیرد و کاملین را چنین معرفی می‌کند:

«صاحب الولاية العظمی و الصدیقیة الكبرى»^۱.

ابن عربی جایگاه صدیقیت را ذیل ولایت قرار داده و مدعی می‌شود، تنها اولیا و کاملیت می‌توانند به مقام صدیقیت دست یابند.

«و الصدیقیة لا ینالها إلا أهل الولاية» «جز اهل ولایت به صدیق بودن

نمی‌رسند و جز کسانی که از ازل خدا به آن‌ها عنایت داشته است»^۲.

ابن عربی تنها منزل «قرب» را که مختص به «خاتم الاولیا» است، از منزل صدیقیت برتر می‌داند و حتی مصداق خاتم الاولیا را که گاهی خودش و گاهی حضرت عیسی معرفی شده، بالاتر از صدیقین مثل ابوبکر می‌خواند، در عباراتی، حضرت عیسی را برتر از ابوبکر می‌داند و می‌گوید:

«و او (حضرت عیسی) برترین افراد این امت محمدی است. حکیم

ترمذی نیز در کتاب ختم الاولیا به آن اشاره کرده و شهادت داده است

که عیسی بر ابوبکر صدیق و دیگران برتری دارد»^۳.

همچنین می‌گوید:

«مقام ختمیت بالاتر از صدیق است؛ چراکه راهی را آماده می‌کند که

عتیق بر آن می‌رود، پس ختمیت اصلی نبوی و مشهدی علوی دارد،

برای همین ما آن را برتر از صدیق قرار دادیم همان‌گونه که خداوند آن را

۱. ابن عربی، محی‌الدین، مجموعه رسائل ابن عربی، (التنزیلات الموصلیة فی أسرار الطهارات و الصلوات و الأيام الأصلية) ج ۲، ص ۹۴.

۲. همان، مجموعه رسائل، عنقا مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب، ج ۳، ص ۱۸.

۳. همان، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۱۸۵.

این ختم الاولیاء فی ائمه نبی رسول مکرم هو عیسی علیه السلام و هو افضل هذه الأمة المحمدية و قد نبه علیه الترمذی الحکیم فی کتاب ختم الاولیاء له و شهد له بالفضیلة علی ابی بکر الصدیق و غیره

قرار داده است. پس آنکه نورش را از مشکات نبوی می‌گیرد، بزرگ‌تر از آن است که نورش را از مشکات صدیقی می‌گیرد»^۱.

پس همراه شو و به پیامبر و صدیق اقتدا کن که پیامبر ﷺ فرمود:

«من ثنای تو شمارش نتوانم، تو آن‌گونه‌ای که خودت خود را ستوده‌ای و این نهایت فخر یا معرفت کسی است که نزد حجاب عزت توقف کرده است»^۲.

ابن عربی در یکصد و شصت و یکمین باب فتوحات مکیه در این قول صوفیه که بالاترین مقام سلوکی، صدق است خدشه کرده و ذیل عنوان «المقام الذی بین الصدیقیة و النبوة و هو مقام القربة» به تبیین مقام قرب پرداخته و وجه برتری آن بر صدق را بیان کرده و انکار این مرتبه از سوی «رجال الله» را زائیده جهل آنان دانسته و به نوعی به عتابشان پرداخته است:

جماعة من رجال الله أنكره

و ليس من شأنهم انكار ما جهلوا^۳

ابن عربی در کتاب القربة مدعی است که بین صدیقیت و نبوت مقام دیگری هست؛ اما شخص ابوبکر به سبب جایگاه رفیعی که داشت، به مقام نبوت هم رسیده است. می‌گوید:

«بدانید که بسیاری از اهل طریقت ما، مثل ابوحامد غزالی و دیگران، گمان برده‌اند که میان صدیقیت و رسالت مقامی نیست و هرکس بر مقام صدیقیت پای نهد وارد نبوت شده است. از نظر ما باب نبوت جز برای ما بسته است و راهی برای عبور دیگران نیست؛ اما ما می‌توانیم در صفت انبیا در کنار آن‌ها قرار بگیریم و این غایت ماست. و منظور ما از صدیق، (تنها) ابوبکر و عمر و دیگران نیستند، البته که از جمله احوال ابوبکر، صدیق بودن اوست و دیگر صدیقان در این مقام با او شریک‌اند

۱. ابن عربی، محی‌الدین، مجموعه رسائل ابن عربی، (عنقا مغرب فی ختم الأولیاء) ج ۳، ص ۱۸.

«كما أن الختم فوق رتبة الصديق»

۲. همان، مجموعه رسائل ابن عربی، (عنقا مغرب فی ختم الأولیاء) ج ۳، ص ۲۶.

۳. همان، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۶۰.

و لذا خداوند فرمود: اولئك هم الصديقون. و صدیق به خاطر رازی که در سینه اش هست بر دیگران برتری یافته که خدا این برتری را به او عطا کرده و رسول خدا ﷺ به آن گواهی داده است. پس نزد ما، میان مقام صدیقیت و رسالت مقامی است که آن را ذکر کردیم و آنچه من بدان معتقدم این است که میان ابوبکر و پیامبر ﷺ کسی نیست و ما صدیقیت را ذکر نمی‌کنیم.

پس بلندمرتبه‌ترین اولیا، ابوبکر است. خدا از شما راضی باشد تلاش کنید تا بدان برسید و من شما را از نشانه‌هایی که با آن‌ها بر این مقام راهنمایی یابید، آگاه می‌سازم و آن این است که هرگاه شرایط خلوت را فراهم کردید...»^۱.

در جای دیگر می‌گوید:

«پس میان ابوبکر و پیامبر ﷺ فردی نیست؛ زیرا او صاحب صدیقیت و صاحب سرّ است و به سبب صاحب سرّ بودن میان صدیقیت و نبوت تشریح قرار دارد و در آن مقام شریک است، پس هیچ‌کس از کسانی که در این مقام شریک‌اند بر او برتری ندارند، بلکه او در حقیقتش با او برابر است»^۲.

ابن عربی تلاش زیادی دارد که مؤخر کردن مقام صدیقیت در منظومه فکری و مقامات سلوکی، باعث تنقیص شأن و جایگاه ابوبکر نگردد. در یکی دیگر از آثار خود تأکید دارد که ابوبکر همین منزل حضرت القرب را هم دارا بود. او می‌گوید: منازل الهی در قلب انسان، ۶۲۶ منزل است که از بین انسان‌ها، پیامبر اکرم ﷺ ۶۲۴ منزل و ابوبکر به یک منزل بیشتر یعنی ۶۲۵ منزل دست یافته است.^۳ او همچنین تأکید دارد بعد از خاتم الاولیا، نزدیک‌ترین افراد به او، صدیق و فاروق یعنی ابوبکر و عمر هستند: مقام صدیقین هستند:

۱. همان، مجموعه رسائل ابن عربی، (کتاب القربة) ص ۶.

۲. همان، فتوحات مکیه، ج ۲، ص ۲۵. «فلیس بین ابی بکر و رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم رجل لانه صاحب صدیقیه و صاحب سرّ فهو من کونه صاحب سر بین الصدیقیة و النبوة التشریح و یشارك فیه فلا یفضل علیه من یشاركه فیه بل هو مساو له فی حقیقته فانهم ذلک.»

۳. ابن عربی، محی الدین، مجموعه رسائل ابن عربی، مواقع النجوم و مطالع أهلة الأسرار و العلوم، ج ۳، ص ۳۵۲.

«و ترکیب آن باده، تسنیم را برایم آشکار ساخت، پس دیدم ختم اولیا ثابت و استوار است در جایگاه امامت احاطه‌گر و صدق، و او برایم از راز اصل و نسب خود پرده برداشت و مرا به بوسیدن دستش دستور دادند، پس دیدم که او مشرف بر صدیق و فاروق است و به صادق مصدوق نزدیک می‌باشد؛ درحالی‌که از سمت گوش، روبه‌روی او قرار دارد و گوش فراداده تا اذن یابد»^۱.

ابن عربی در جای‌جای کتب و رسائل خود، به برتری و افضلیت و اعلمیت علمی، وجودی و معرفتی ابوبکر بر دیگر مسلمانان و صحابه تصریح دارد.^۲ او، ابوبکر را داناترین و نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا ﷺ،^۳ قطب زمان،^۴ خلیفه بلافصل رسول الله ﷺ^۵ و غیره می‌داند.

علت گذار از گفتمان صدق به ولی

تغییر و تطور تعالیم و آموزه‌های صوفیه در طی ادوار مختلف تاریخی، امر شایع و رایجی است؛ اما هرکدام از این دگردیسی‌ها ریشه در علل و عوامل مهم اجتماعی، سیاسی و فرهنگی دارد که باید بررسی و تحلیل شود.

در بحث پیش‌رو نیز باید توجه داشت که عبور صوفیه از بحث صدق و مقام صدیقیت و پرداختن به ولایت و مقام ختم‌الاولیا، ناشی از ظرفیت درونی هرکدام از این واژگان در مشروعیت‌بخشی به صوفیه و تعالیم و دستورات آن‌ها دارد.

توضیح بیشتر اینکه در متون دینی، مقامات و اوصاف نیک متعددی برای انسان‌های وارسته برشمرده‌اند. همان‌طور که به صادقین و صالحین و زاهدین و صابرين اشاره شده، از اولیا هم یاد شده است؛ اما هرکدام از این واژگان به تناسب معنایی که ارائه می‌دهند،

۱. ابن عربی، محی‌الدین، عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب، ص ۲۵.

۲. «قال علیه السلام ما فضلکم ابو بکر بکثرة صلاة و لا صیام و لکن بشيء وقع فی صدره»؛ ابن عربی، مجموعه رسائل ابن عربی، الفناء فی المشاهدة، ج ۱، ص ۳.

۳. ابن عربی، محی‌الدین، فتوحات مکيه، عثمان یحیی، ج ۳، ص ۱۵۷.

۴. همان، فتوحات مکيه، ج ۳، ص ۱۳۷.

۵. «لا قام فيه مثل هذا المقام مثل أبي بكر الصديق إلا من لا أعرفه فإنه رضى الله عنه ما ظهر قط عليه مما كان عليه في باطنه من المعرفة شيء لِقوته إلا يوم مات رسول الله ص و ذهلت الجماعة و قالوا ما حكي عنهم إلا الصديق فإن الله تعالى و فقه لإظهار القوة التي أعطاه لكون الله أهله دون الجماعة للامامة و التقدم و الإمام لا بد أن يكون صاحباً لا يكون سكران فقامت له تلك القوة في الدلالة على إن الله قد جعله مقدم الجماعة في الخلافة عن رسول الله ص في أمته كالمعجزة للنبي ص». ابن عربی، محی‌الدین، الفتوحات المکیة (اربع مجلدات)، ج ۳، ص ۱۶.

اقتضائات و ظرفیت‌های مشخصی را در خصوص مصداق این عناوین و وظیفه عامه مردم در قبال آن‌ها مشخص می‌کند. اوصاف و واژگانی مثل صادق و زاهد، بیشتر ناظر به مباحث انفسی و رابطه درونی سالک با خدا و فضائل اخلاقی و معنوی اوست؛ اما عنوان ولایت و اولوالامر، اصطلاحی ذووجهین و ذومعنیین است و علاوه بر اینکه رابطه سالک با خدا را بر محور قرب تعریف می‌کند، نگاهی هم به وظیفه مخاطبان در قبال ولی دارد، چه اینکه از جمله معانی ولایت، سلطنت و احاطه و اولویت داشتن بر مردمان و مخاطبان است و این همان حلقه مفقوده نظام سلوکی صوفیه برای مشروعیت بخشیدن به جایگاه الهی مرشد و لزوم تبعیت بی‌چون‌وچرا مریدان از اوست.

شیوخ صوفی در قرن‌های ابتدایی، ادعای چندانی در عرصه جانشینی از خدا و رسول نداشته و بیشتر در قامت یک زاهد دنیاگریز از مردم دستگیری می‌کردند؛ اما با گذشت زمان، دایره و دامنه ادعاهای آن‌ها نیز گستره بیشتری یافته و بحث خلافت عن الله و عن الرسول مطرح شده و به همان میزان، اهمیت و ضرورت استخدام واژگانی متناسب از متون و حیانی برای تبیین این جایگاه نیز احساس شد. این سنخ دعاوی و آموزه‌ها نیز تنها در گرو بهره‌مندی از عنوان «ولایت» توجیه‌پذیر می‌گردید؛ لذا غالب فرقه‌های صوفیه، سلسله طریقتی خود را به شخصیت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسانده و به واسطه ایشان خود را متصل به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانند.^۱

محمد الکسنزان یکی از اقطاب معاصر فرقه قادریه کسنزانیه که از فرقه‌های سنی مذهب صوفیه است، می‌گوید:

«اهل طریقت تمامشان به امام علی (علیه السلام) منسوب می‌شوند و تمام طرق صوفیه به ایشان باز می‌گردد، آن‌گونه که او را دریای طریقت‌ها دانسته‌اند و ائمه طریقت و مشایخ صوفیه بر این مطلب صحه نهاده‌اند. ابوالعباس احمد بن یوسف در کتاب المنج الصافیة گوید: بعضی از شیوخ طریقت درباره امام علی (علیه السلام) می‌گویند که وی دارای علم لدنی بود و هیچ انتسابی به ولایت درست نیست مگر آنکه آن

۱. شیروانی، زین‌العابدین، بستان السیاحه، متن، ص ۳۳۹.

انتسابِ ولایتِ حقیقه و معارف الهیه از جانب حضرت علی
(علیه السلام) باشد»^۱.

تنها در صورت بهره‌مندی از مقام ولایت (بر مال و جان و عرض) مرید بود که می‌توانستند از او بیعت بگیرند و او را از رفتن نزد دیگران نهی کرده و مرید را از ابتدا تا انتهای عمر، تحت نفوذ و سیطره خویش قرار دهند و تمام دستورها و آموزه‌های خود را مستند به مقام ولایت، مشروع جلوه دهند.^۲ چنان‌که باخرزی می‌گوید:

«بر شیخ واجب است که مرید را نگذارد تا نزدیک شیخ دیگر رود یا با اصحاب شیخ دیگر بنشیند، که مضرت به مریدان مبتئی زود راه یابد».^۳

برخورداری از عنوان ولایت، صوفیان را بر این داشت که نظام تربیتی و طریقتی مخصوص به خود را پایه‌گذاری کرده و دیگران را به آن فرا بخوانند؛ لذا سلطان محمد گنابادی با استناد به آموزه ولایت اقطاب صوفیه می‌گوید:

«دخول در ظاهر شریعت، بدون قبول ولایت و احکام طریقت زیاده از حفظ خون و مال و عرض و جریان و حدود و احکام و مواریث و مناکحات، منفعت نمی‌بخشد. بدون این ولایت، چون مردن کفار، مردنت خواهد بود».^۴

از سوی دیگر عنوان ولی و کلمه ولایت و مشتقات آن، از واژگان پربسامد، عمیق و کثیر المعنا در متون دینی است، به طوری که در آیه‌ها و روایت‌های فراوانی به اشتقاق‌های مختلف آن و الفاظ مولی، ولی، ولایت، تولی، اولیا، متولی مولاه و غیره اشاره شده است و این اصطلاح با این ظرفیت مفهومی، بستری مناسب است که می‌تواند محوری برای تدوین و تنظیم مقامات سلوکی قرار بگیرد.

نتیجه

در این نوشتار ضمن ارائه سیر و روند تاریخی از تطورات مفاهیم بنیادین در مباحث

۱. کسنزان، محمد، تصوف، ص ۷۹.

۲. گنابادی، سلطان محمد، ولایت‌نامه، ص ۱۵.

۳. باخرزی، یحیی، اوراد الاحباب، ص ۷۳-۷۴.

۴. گنابادی، سلطان محمد، سعادت‌نامه، ص ۹۲.

راهنماشناسی و انسان‌شناسی صوفیه، به جایگاه و اهمیت مفهوم صدق در نگاه صوفیان نخستین پی برده و دانستیم که در قرن‌های ابتدایی شکل‌گیری جریان تصوف، مشایخ این فرقه به دلیل گرایش‌های مذهبی و تعلق خاطر به شخصیت ابوبکر، مفهوم صدق را در رأس مقامات و منازل سلوکی جای داده و نشانه یک انسان کامل را صدیقیت می‌دانستند؛ اما با گذشت زمان، این مفهوم نیز همانند دیگر آموزه‌های صوفیه دستخوش دگرذیسی‌هایی قرار گرفت و به تدریج صدیقیت جای خود را به ولایت داده و در نهایت با اتصال سلاسل خود به شخصیت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام به عنوان یکی از برترین مصادیق ولی و صاحبان ولایت، آن حضرت جایگاهی متمایز و برجسته در گفتمان راهنماشناسی صوفیان (به‌ویژه در فرقه‌های صوفیه متشیع) پیدا کردند. در پژوهش‌های دیگر با عناوین مشابه، غالباً از تطورات تاریخی مباحث راهنماشناسی صوفیه غفلت شده و صرفاً به تطورات مفهوم ولی و ولایت در طول تاریخ پرداخته می‌شود؛ اما وجه تمایز یافته‌های این پژوهش در این است که اولاً در شناسایی تاریخچه این مبحث به مفهوم صدق و تاریخچه آن توجه داشته و ثانیاً تحلیل‌هایی درباره چرایی گرایش صوفیان به این مفهوم و ارتباط آن با جایگاه خلفای صدر اسلام ارائه داده است.

منابع

قرآن کریم

- ۱) ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن محمد، (۱۳۷۵)، مقدمه ابن‌خلدون، پروین گنابادی، محمد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۲) ابن‌عربی، محیی‌الدین، (۱۹۴۶)، فصوص الحکم، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره.
- ۳) ابن‌عربی، محیی‌الدین، (۱۹۹۴م)، الفتوحات المکیة، تصحیح عثمان یحیی، ۱۴ جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۴) ابن‌عربی، محمد بن علی، (بی‌تا)، الفتوحات المکیة. ۴ ج، بیروت دار احیاء التراث العربی، لبنان.
- ۵) ابن‌عربی، محمد بن علی، (بی‌تا)، عنقا مغرب فی ختم الأولیاء و شمس المغرب، شریف، بهنساوی احمد سید، ۱ ج. قاهره المكتبة الأزهریة للتراث، مصر.
- ۶) ابن‌عربی، محیی‌الدین، (۱۴۲۱ق)، مجموعه رسائل ابن‌عربی، ۳ ج، دار المحجة البيضاء، بیروت.
- ۷) ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق، (بی‌تا)، الفهرست لابن‌الندیم. ۱ ج، دار المعرفه، بیروت.
- ۸) ابوسعید خزاز، احمد بن عیسی، (۲۰۱۲)، الصدق، قاسم سامرایی و آرتور جان آربری، ۱ ج،

الوراق للنشر، بیروت.

- ۹) ابی الحسن الطنوفی، علی بن یوسف، (بی تا)، بهجة الأسرار و معدن الأنوار، بی جا، الجزيرة.
- ۱۰) احمد بن عبدالله، ابونعیم، (بی تا)، حلیة الأولیاء و طبقات الأصفياء، حوت، کمال یوسف، و حوت، کمال یوسف، ۱۱ ج، دار أم القرى، قاهره.
- ۱۱) احمد سرهندي، احمد بن عبدالاحد، (بی تا)، المكتوبات، حنفی مصری، عبدالله احمد، قشلی، علی رضا، قازانی منزلی، محمد مراد بن عبدالله، و ابراهیم، عبدالله، ۳ ج، مكتبة النيل، قاهره.
- ۱۲) مستملی بخاری، اسماعیل، (۱۳۶۳ش)، شرح التعرف لمذهب التصوف، اساطیر، تهران.
- ۱۳) انصاری، عبدالله بن محمد، (۱۴۱۷ق)، منازل السائرین، علی شیروانی، بی جا، بی نا.
- ۱۴) باخرزی، یحیی، (۱۳۸۳ش)، أوراد الأحباب و فصوص الآداب، ایرج افشار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۱۵) ترمذی، محمد بن علی، (۱۴۳۱ق/ ۲۰۱۰م)، نوادر الاصول فی معرفة احادیث الرسول، توفیق محمود، دار النوادر، بیروت.
- ۱۶) ترمذی، محمد، (۱۴۲۲ق)، ختم الاولیاء، عثمان اسماعیل یحیی، الآداب الشریقة، مهد بیروت.
- ۱۷) التستری، سهل بن عبد الله، (۱۴۲۳ق)، تفسیر التستری، محمد باسل عیون السود، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۱۸) جامی، عبدالرحمن، (۱۳۹۴)، نفحات الانس، محمود عابدی، سوم، سخن، تهران.
- ۱۹) جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۰ش)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، جلال الدین آشتیانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
- ۲۰) جعفریان، رسول، (۱۳۷۱ش)، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری. ج. سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
- ۲۱) جوهری، أبونصر، (۱۴۰۷ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، دار العلم للملايين، بیروت.
- ۲۲) حارث محاسبی، حارث بن اسد، (۱۴۲۰-۱۹۹۹)، بر، عبدالرحمن عبد الحمید، الرعاية لحقوق الله، ۱ ج، دار الیقین، منصوره - مصر.
- ۲۳) حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، (بی تا)، تفسیر روح البیان. ۱۰ ج، دار الفکر، بیروت.
- ۲۴) حکیم ترمذی، محمد بن علی، (۱۴۲۸ق-۲۰۰۷م)، کیفیة السلوک إلى رب العالمین، عاصم ابراهیم کیالی، ۱ ج، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۲۵) حنفی، عبدالمنعم، (۱۹۸۷م)، معجم مصطلحات الصوفیة، دارالمسیرة، بیروت.
- ۲۶) الخرکوشی، عبدالملک بن محمد، (۱۴۲۷)، تهذیب الاسرار فی اصول التصوف، سید محمد علی، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۲۷) خطیب بغدادی، احمد بن علی، (۱۴۱۷ق)، تاریخ بغداد، دار الکتب العلمیة، بیروت.

- ۲۸) ذهبی، محمد بن احمد، (۱۹۹۷م)، سیر اعلام النبلاء، مؤسسة الرسالة، بیروت.
- ۲۹) راتکه، برند، (۱۳۷۹ش)، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی، چاپ اول: مرکز، تهران.
- ۳۰) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالعلم الدار الشامیه.
- ۳۱) روزبهان ثانی، ابراهیم بن صدرالدین، (۱۳۸۲ش)، تحفة أهل العرفان، چاپ دوم: یلدا قلم، تهران.
- ۳۲) سراج طوسی، ابونصر، (۱۹۶۰)، اللمع فی التصوّف، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی مسرور، دارالکتب الحدیث، مصر.
- ۳۳) سعدالدین حمویه، محمد بن مؤید، (۱۳۶۲ش)، المصباح فی التصوف، نجیب مایل هروی، مولی، بی‌نا، تهران.
- ۳۴) سلمی، عبدالرحمن، (۱۴۱۴)، تسعة كتب فی أصول التصوف و الزهد، آتش، سلیمان، بی-جا، الناشر للطباعة و النشر و التوزیع و الاعلان.
- ۳۵) سلمی، عبدالرحمن، (۱۴۲۴ق)، طبقات الصوفیة، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۳۶) سلمی، محمد بن حسین، (۱۳۶۹-۱۳۸۸)، مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی، نصر الله پور جوادی و محمد سوری، ۳ج، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- ۳۷) سلمی، محمد بن حسین، (۱۳۶۹ش)، حقائق التفسیر، پورجوادی، نصرالله، تهران-ایران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۸) سلمی، محمد بن حسین، (۱۳۶۹ش)، حقائق التفسیر، پورجوادی، نصرالله، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
- ۳۹) سهروردی، عمر بن محمد، (۱۳۷۴ش)، عوارف المعارف، مترجم اصفهانی، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.
- ۴۰) سوری، محمد، (۱۴۰۱ش)، تصویر امامان شیعه (ع) در متون زهد و تصوف نخستین، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
- ۴۱) شعرانی، عبدالوهاب، (بی‌تا)، الأنوار القدسیة فی معرفة قواعد الصوفیة، طه عبدالباقی سرور، محمد عبدالشافعی، المكتبة العلمیة، بیروت.
- ۴۲) شیروانی، زین العابدین، (بی‌تا)، بستان السیاحه، حسین بدارالدین، سنائی، تهران.
- ۴۳) صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۷۸ش)، تاریخ ادبیات در ایران و در قلمرو زبان پارسی، فردوس، تهران.
- ۴۴) طبرسی، حسن بن علی، (۱۳۸۳)، کامل بهائی، اکبر صفدری قزوینی، مرتضوی، تهران.
- ۴۵) طریحی، فخرالدین بن محمد، (۱۳۷۵ش)، مجمع البحرين، احمد حسینی اشکوری، مکتبه المرتضویه، تهران.

- ۴۶) عبدالرزاق کاشی، عبد الرزاق بن جلال الدين، (۱۴۲۶ق-۲۰۰۵م)، لطائف الإعلام في إشارات أهل الإلهام، عامر نجار و توفيق على وهبه، و احمد عبدالرحيم سايح، ۲ ج، مكتبة الثقافة الدينية، قاهره.
- ۴۷) غزالی، محمد بن محمد، (بی تا)، احیاء علوم الدین، دار الكتاب العربی، بیروت.
- ۴۸) قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، الرسالة القشيرية، محمود بن شريف عبدالحليم محمود، انتشارات بيدار، قم.
- ۴۹) قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۴۵)، ترجمه رساله قشیریه، ابوعلی بن احمد عثمانی، تصحيح بديع الزمان فروزانفر، انتشارات بنگاه، تهران.
- ۵۰) قشیری، عبدالکريم بن هوزان، (۲۰۰۰م)، لطائف الإشارات، ابراهيم بسيوني، الهيئة المصرية العامة، قاهره.
- ۵۱) قيصري، داود بن محمود، (۱۳۸۱ش)، رسائل قيصري، محمد رضا بن ابوالقاسم قمشاي و جلال الدين آشتياني، ۱ ج، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران.
- ۵۲) کاشانی، عبدالرزاق، (۱۴۲۶ق)، لطائف الأعلام في إشارات أهل الإلهام، ۲ ج، مكتبة الثقافة، قاهره.
- ۵۳) کسنزانی، محمد، (۱۳۸۱ش)، تصوف، چاپ اول: بی جا، بی نا.
- ۵۴) کسنزانی، محمد، (۱۴۲۶ق)، موسوعة الكسنزان فيما اصطلح عليه أهل التصوف و العرفان، ۲۴ ج، دار المحبة، دمشق.
- ۵۵) کلابادی، ابوبکر محمد بن ابراهيم، (۱۹۳۳)، التعرف لمذهب التصوف، مطبعة السعادة، مصر.
- ۵۶) کرین، هانری، (۱۳۷۷ش)، تاريخ فلسفه اسلامی، سيد جواد طباطبائي، کوير، تهران.
- ۵۷) کرین، هنری، (۱۳۶۱ش)، تاريخ فلسفه اسلامی، ترجمه اسدالله مشیری، تهران-ایران، امیرکبیر.
- ۵۸) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۷۹ش)، سعادت نامه، نشر حقیقت، تهران.
- ۵۹) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۸۰)، ولایت نامه، نشر حقیقت، تهران.
- ۶۰) ماسینیون، لویی، (۱۹۳۶م)، اخبار الحلاج، مطبعة القلم، پاریس.
- ۶۱) محمد بن منور، (۱۸۹۹)، اسرار التوحید في مقامات ابی سعید، الیاس میرزا بوراغانسکی، سن پترزبورگ.
- ۶۲) محمود بن عثمان، (۱۳۳۳ش)، فردوس المرشدية في أسرار الصمدية، ایرج افشار، کتابخانه دانش، تهران.
- ۶۳) مولوی، جلال الدین (۱۳۷۵)، مثنوی معنوی، به کوشش رینوالدین نیکلسون، پژوهش، تهران.
- ۶۴) میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، (۱۳۷۱ش)، کشف الأسرار و عدة الأبرار، امیرکبیر،

تهران.

۶۵) نابلسی، عبدالغنی بن اسماعیل، (۱۴۲۹ق)، مفتاح المعیة فی دستور الطریقة النقشبندیة، مهدی، جوده محمد، الدار الجودیة، مصر.

۶۶) نویا، پل، (۱۳۷۳ش)، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

۶۷) نویا، پل، (۱۹۸۲م)، نصوص صوفیه غیر منشوره، الطبعة الثانية، دار المشرق، بیروت.

۶۸) نیشابوری، محمد بن احمد، (۱۳۹۰ش)، بستان العارفین و تحفة العارفین، تصحیح احمدعلی رجائی بخارائی، مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

۶۹) الهامی، داود، (۱۳۸۷ش)، موضع تشیع در برابر تصوف، مکتب اسلام، قم.

۷۰) هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۷۵ش)، کشف المحجوب، قاسم انصاری و والتین آلکسی یویچ ژوکوفسکی، اج، طهوری، تهران.